

بله با نماز به یاران ساعت شش پس از نیمروز است و برخلاف همیشه که برنامه ما روزهای یکشنبه هستش امروز چون این یکشنبه نمی‌توانیم نیستیم و کار را امروز انجام می‌دهیم. نماز به یاران امید که بانگ و سیما خوب باشد. بنده عینک را بزنم تا بتوانم بخوانم. بله خدای ارداویراز می‌گویند که صدا و تصویر عالی است. پیروزی. بله پیروزی و چون روال همیشگی برنامه را نخست در دهلیزهای گوناگون و در برگه‌های گوناگون پخش می‌کنیم که تا جای شدنی یاران و هم‌زورانی که گرایش به ایرانشهر دارند با ما هنباز باشند در این انجمن دوستی و مهربانی. بله نماز به همه یاران نماز به همه زرتشتیان بسته کشتیان امید که نوروز خوبی را پشت سر گذاشته باشید. سیزده را به در کرده باشید با تندرستی. ما چون همیشه یکی دو دقیقه‌ای زمان می‌برد که ما این کارها را انجام بدهیم و پخش بکنیم. بله امروز درباره دو دادستان سخن خواهیم گفت و یک پیشگفتار خواهیم داشت که به حال و روز سیاست روز خواهیم پرداخت و چه بسا برنامه اندکی از دیگر گاه‌ها دراززمان‌تر باشد. باید دید البته به توانایی ما نیز بستگی دارد که صدا تا چه اندازه یاری بکند. بله نماز به خدای سیاوش ایرانزاد و دیگر یاران. بله آن چیزی که امروز درباره اش سخن خواهیم گفت دو دادستان هست. بخوانیم یکم آینده دانش و دانشگاه در ایرانشهر و ایرانشهری کردن دانش پیشنیاز برآمدن بر مافیای روشنفکری دو دیگر تمدن اسلامی دروغی شرق‌شناسانه و یا هیس‌ای نکیرش ناپذیر. هیس‌ه واژه کهن اوستایی هستش که زند یونانی‌ش همین آغاز بگوییم میشود آلسیا که می‌گویند حقیقت یا راستی. هیس‌ه هم‌ریشه هستش با واژه هستی از ریشه آه هست که هم به چم سخن گفتن است هم به چم پرتاب کردن و هم به چم بودن لیک از ریشه سست آن هستش ه و هاوند سنسکریتش ستیه هست. به هر روی هیس‌ه به چم راستی و آشکارگی هستش زندش آویشکاری هست یعنی آشکار شدن یعنی راستی به مثابه هستی به آشکاری درآمده و اگر ما دو چم دیگر این ریشه‌ها را نیز در نظر بگیریم هیس‌ه همان راستی به سخن درآمده شده نیز هست و هم نیز هستی پرتاب شده آن چیزی که پرتاب شده است در هستی که این اتفاقا آن خرد کام گرمی هیدگر بر روی این چم از واژه زاین یا بودن یا هستی خیلی تکیه میکرد و درباره گورفنزاین یا انتورف و اینها به اصطلاح اصطلاحاتی بود که او از زبان آلمانی یا گرمی برون دوشید و کوشید که یک خردی برپا بکند، حکمتی برپا بکند. اگرچه این سه گانه را نمیشناخت. به هر روی این واژه هیس‌ه که ما در کتاب نیز بسیار به کار برده‌ایم واژه‌ایست مهم از فن واژگان مهم ما هست. نکیرش ناپذیر از نکیریدن نکیرا بودن نکیرا بودن یعنی انکار کردن، نه گفتن، نفی کردن و در کل هیس‌ه نکیرش ناپذیر یعنی به زبان امروزی آمیخته واقعیتی یا داده‌ای انکارناپذیر. پس ما این پرسش را می‌خواهیم در بیندازیم آیا اصولا چیزی به نام تمدن اسلامی هستمندی دارد یا نه؟ خب این دو دادستان ما هستش که امروز درباره آنها سخن خواهیم گفت. لیک در پیشگفتار یا در پیشواک به یکی دو تا از پرسش‌های روز می‌پردازیم که در برگه فیسبوک این چند روز گذشته پیگازها یا اشاراتی داشته‌ایم به این دادستان و آن نبرد آماشتی یا نبرد اقتصادی بزرگی هستش که میان آمریکای همیشه وحشی و چین در گرفته است. می‌دانیم که خط تحلیلی بازیابی ایرانشهری از همان آغاز بر این بوده است که در آمریکا که قافله سالار گلوبالیسم جهانی هست دو کمپ وجود دارد. یک کمپ بر این باور است که دشمن اصلی و هم‌ایمال اصلی و بنیادین آمریکا روسیه هست. هم از این رو باید روسیه را به هر نوعی که می‌شود کوچک، خوار و فرو پایه نگه داشت. حتی اگر بشود آن را تکه تکه کرد تا البته اتحاد جماهیر را کردند لیک خود روسیه را نیز تکه تکه کردن این به اصطلاح رویکردی هستش که این گلوبالیست های دست چپ چون اواما و دیگران داشتند و دارند و خواهند داشت. این‌ها بر این باور هستند که باید برای رسیدن به این هدف بزرگ برای برداشتن سد روسیه از برابر گلوبالیست باید با چین مدارا کرد و ایران را تا اندازه‌ای مهار نمود، کوچک نگهش داشت اما از ایران بهره‌برداری کرد که این داستان برجام و به اصطلاح معاشقه‌ای را با ایران راه انداختن که این

خامنه‌ای رهبر شیعیان، رهبر ضعیف‌النفس شیعیان نیز دست از پا نشناخت و ایران زمین را خلع سلاحی هسته‌ای کرد و به آغوش او باما رفت. نامش را نیز، این کاپیتولاسیون بود، و نام این کاپیتولاسیون را نیز گذاشتند نرمش قهرمانانه. این به اصطلاح رویکرد و این هم آغوشی بر این پایه بود که آرام آرام روسیه را نیز می‌گذاشتند کنار و این‌ها رفته بودند پای یک دیل بزرگ با آمریکا اما از آن سوی دیگر که خب در برابر پوتین کوشید با پیروز کردن ترامپ که به انواع گوناگون انجام دادند یک بازی بسیار پیچیده‌ای بود با پیروز کردن ترامپ یک سدی در برابر این معاشقه میان ایران و آمریکا پدید آورد و همزمان چون می‌دانست که گلوبالیست‌های دست راست و آن کمپ ترامپ یا شلطان ادلسون و این‌ها مایل هستند که با روسیه دیل بکنند با روسیه به توافق برسند و آنها چین را چون یک اژدها و هیولای اقتصادی هست چین را سد راه هژمونی آمریکا می‌دانند و امروز می‌بینیم که این اتفاق بار دیگر و این پروژه بار دیگر دارد رخ می‌دهد. در این پروژه ایران وجه‌المصلحه قرار می‌گیرد. یعنی ما داریم این تعبیری را که داریم می‌گوییم پلن و برنامه طرف مقابل را می‌گوییم. اینکه تا چه اندازه این موفق بشود مسلماً بستگی به بازی بازیگران گوناگونی دارد که در این میدان هم‌اره حضور دارند. لیک باید بتوان خط مقابل را خواند. روسیه پوتین رئالیست هستند و مسلماً می‌کوشند که بازی‌های مختلفی را به طور همزمان پیش ببرند. همانگونه که دیگر نیروها نیز. این به این معنی نیستش که تمام تخم‌مرغ‌هایشان را در یک سبد بریزند. خیر چنین نیست. اما روسیه مسلماً ترجیح می‌دهد که اگر قرار باشد چین سیل باشد و چین هدف و آماج حمله‌های غرب باشد خب چین باشد و روسیه نباشد چون آن گلوبالیست‌های دست چپ روسیه را تبدیل کرده بودند به سیل و تا امروز نیز موفق شدند جلوی دیل کردن و توافق کلی میان ترامپ و پوتین را بگیرند. اما همانگونه که می‌دانیم و می‌بینیم این بازی هنوز تمام نشده است و با اینکه یکی دو هفته پیش با این فتنه اسکرپال این‌ها کوشیدند بازی میان و معاشقه میان پوتین و ترامپ را به هم بزنند، باز نیز الان می‌بینیم که با تمام این رویدادها ترامپ از پوتین دعوت کرده است، او را فراخوانده است که بیاید به کاخ سفید. همزمان ما داریم می‌بینیم که یک ائتلافی دارد رخ می‌دهد میان ترکیه. خب پوتین ترکیه را وارد سوریه کرد و یک خیانت بزرگ پوتین بود هم به ایران و هم به سوریه وارد کردن سلطان داعش اردوغان به زمین سوریه که الان بخش‌هایی از این زمین را اشغال کرده است، یک خنجرى بود که پوتین زد نه ایران توانست واکنش مناسبی نشان بدهد و نه سوریه مسلماً اصولاً دارای همچین توانایی نیستش. قورت دادند هر دو کشور این خیانت را تا ببینند چه پیش می‌آید. این ائتلاف میان ترکیه و پوتین را ما داریم که یک ائتلاف انرژیکی نیز هست برای انتقال گاز روسیه از طریق ترکیه به اروپا همزمان معاشقه بزرگی را ما داریم می‌بینیم میان عربستان سعودی و اسرائیل. خب این یعنی میان عربستان سعودی، اسرائیل و آمریکا و زمانی که پوتین و ترامپ بتوانند به آن توافق پایه‌ایشان برسند خب کل صحنه شطرنج تغییر می‌کند. باید به یاد داشته باشیم که ترامپ از همان آغاز گفته بود دشمن چین هست و از همان آغاز اعلام کرده بود برای مثال که کریمه را به رسمیت می‌شناسد و کریمه بخشی جزئی از خاک روسیه است. یعنی از پیش مرزها را مشخص کرده بود. هدف‌گذاری را، نشانه‌گذاری را مشخص کرده بود و آن ژنرال فلین را نیز که لو رفت و انداختند بیرون با اردوغان قرار گذاشته بود که آن گولن را بفرستند برگردانند نزد اردوغان و در حقیقت آماده شده بودند برای یک جنگی به وجود آوردن با ایران که همان دیل بزرگ را انجام بدهند. خب وقتی این اتفاق میفتاد همانگونه که در بار پیش نیز گفتیم بزرگترین زیان را کشورهای مانند ایران خواهند دید و چین و تا حدودی آمریکا مسلماً که البته خرج این ماجراجوییهای آمریکا را عرب‌ها خواهند پرداخت اما با این حال آمریکا کشته‌های زیادی خواهد داد. تنها برنده بزرگ این داستان روسیه خواهد بود که قیمت نفتش و قیمت گازش می‌رود بالا. ایران مسلماً زمین‌گیر می‌شود و در این معادله چین بسیار زیان می‌بیند و وابسته می‌شود کاملاً

محاصره می شود. خب این را ما الان داریم می بینیم که دارد اتفاق می افتد و روی این زمینه باید کار شود. برای این نقشه باید نقشه های پذیره آن، نقشه های متقابل آن ریخته بشود و قدرت مانور باید داشته باشد ایران زمین. آن چیزی را که ما در تهران می بینیم می بینیم که به هیچ وجه اوضاع مناسب نیست. قدرت در تهران کاملاً تجزیه شده است. خامنه ای اصولاً دیگر محلی از اعراب ندارد و یکی از نیروها هست میان نیروهای گوناگون یکی از میدان های قدرت هست در میان میدان های گوناگون. فصل الخطابی دیگر در این مملکت وجود ندارد و این خطرناک است سلسله مراتب وقتی از بین برود، کلاً ساختار قدرت ایجاب میکند که پلکانی و به طور هیرارشیک باشد. ما در ایران الان همچنین چیزی را نمی بینیم. وزارت امور خارجه ایران به طور کامل دست فراماسون هاست. دولت دست فراماسون هاست و مجلس کامل دست فراماسون هاست. یعنی یک بخششان صهیونیستهای شیعه هستند و بخش دیگر فراماسونها هستند. خامنه ای که می دانیم خودش سوراخ اصلیت همان گونه که همواره گفتیم و ریاست و ستون خیمه صهیونیسم شیعی را به عهده دارد و ما می بینیم که پس از خلع سلاح و فتنه برجام، فتنه هسته ای رفته است پای فتنه موشکی، برجام موشکی درخواست کرده است به طور صریح و می کوشد به شیوه های گوناگون که سپاه را از اقتصاد بیرون برد و این کارها را دارند می کنند که سپاه را زیر بخیه بگذارند، زیر منگنه بگذارند که تن در دهد و حتی بودجه اش را نیز کمایش قطع کرده اند آنگونه که صداهایی از درون به گوش می رسد. در یک چنین پیرامونی در یک چنین مختصات به هم ریخته ای و اگر به آن بیفزاییم نارضایتی همگانی را نسبت به ارتجاع فرهنگی که خامنه ای تحمیل می کند و از طریق تحمیل این ارتجاع فرهنگی قهر بنیادینی در جامعه پدید می آورد و به ویژه با زیر منگنه گذاشتن زنان ایران زمین این ناخرسندی همگانی را به سراسر کشور بسط می دهد و چشم ها را چشم های ایرانیان را به طور اتوماتیکمان و به طور خودکار می دوزد به سوی امارات می دوزد به سوی آنتالیا و سالانه ما میلیاردها دلار ارز را از دست می دهیم فقط به خاطر اندکی آسودگی و در آرامش به سر بردن ایرانیان در خارج از مرزهای سیاسی خب این ها همه توپ هایی هستند که خامنه ای شوت می کند در زمین صهیونیسم جهانی و آن وابستگی معنوی را که اتباع یک کشور شهروندان یک کشور سرنشینان یک کشور باید با آن کشور داشته باشند و با نظام حاکمش داشته باشند این را از بین برده است. بر این بیفزاییم قومگرایی مدیریت شده و برنامه مندی را که رأسش مثلاً خود خامنه ای هست که پانتورکیسم را به پیش می برد یا خاندان لاریجانیها هستند که پان عربیسم را به پیش می برند. ما می دانیم که آن مردک توده ای پورپیرار حقوق بگیر لاریجانیها بود و کتاب های گوناگونی نوشت و پخش کرد. امروز نشریات و ماهنامه ها و هفته نامه های بسیاری تولید می شود که به صراحت در آن از پانترکیسم دفاع می شود و تمامی اصول ایرانگی و آریانگی و ایرانشهری را زیر سؤال می برند. ایران را به ملیت های گوناگون تقسیم می کنند با اجازه و با پروانه وزارت ارشاد. پان ترکیسم کار خامنه ایست پروژه خامنه ایست. پان عربیسم را هل داده است و پاس داده است به لاریجانی ها. این ها را وقتی ما در کنار یکدیگر بگذاریم می بینیم که وضع ایران وضع ناخوشایند است و این مسلماً هر روز بیش از روز پیش کودتای آریایی و خیزش سپاهیان و ارتشیان ایران زمین را لازماً نیازمندتر می کند برای تأمین بقای تمدنی ایرانیان. بر این بیفزایید پروژه مدیریت شده خشکسالی ایران را که هم در افغانستان کلید خورده است هم در ترکیه کلید خورده است با سدهایی که بر روی فرات و دجله پدید آوردند و هم مسلماً با کور کردن چاه های ایران در داخل با سدسازی های بی رویه ای که بهایی ها و جهودها در داخل نهادهای دیوان سالاری ایران و گاهی در داخل سپاه نیز رخنه کردند و این ها دارند این پروژه ها را پیش می برند. بنابراین ما سوراخ های زیادی را داریم که داریم نیش می خوریم و این احتیاج به یک واکنش دراماتیک دارد. شما در برخی بزنگاه های تاریخی دیگر نباید تعلل بکنید. باید چون پیچ ها پیچ های بسیار خطرناکی هستند، باید واکنش دراماتیک به مشکلات دراماتیک نشان داد و البته این

را این بخش خالی جام بود بخش پری نیز دارد و آن بیداری آریایی هست و آن خودآگاهی است که میان سران ارتش و سپاه ما می بینیم و کاملاً مشهود هست. خط کاملاً مشهود است. گفتمان و دیسکورس کودتای آریایی به انواع گوناگون امروز در سطوح بالای حکومت و سپاه دارد مطرح می شود و این جای خوشنودی و جای خوشبختی دارد و وقتی در نظر بگیریم که اهورامزدا نیز رویش دگرباره ای را دارد تجربه می کند و بغان ایرانشهری خب این ها بخش های مثبت داستان هستند. اما در هر صورت همواره باید نگران بود به معنای نگرستن به جهان نگرستن هوشیارانه به جهان امروز سخن از هایدگر گفتیم یک واژه ای دارد هایدگر به نام زرگه. زرگه یعنی نگرانی و در عین حال تیمار کردن. فرزرجن بزرگن. این نگرانی بنیادین نگرانی هستی شناختی یعنی با نه با هراس نه با بیم بلکه با نگاهی هوشیارانه اندر جهان نگرستن. این معنی از نگرانی را باید در نظر گرفت و این نگرانی را باید همواره با خود داشت و نگران ایرانشهر و نگران ایرانیان بود. این امریست بسیار مهم. امیدواریم که ترامپ این عدو این مرد اهریمنی در بیست و دوم مهر ماه از این برجام بیاید بیرون و این وقتی بیرون بیاید خب مسلماً دیگر کوچک ترین آبرویی برای نه برای خامنه ای نه برای دولت منسوب و برگزیده اش دولت گرین کارتی روحانی نخواهد ماند و این دست سپاهیان و ارتشیان را بازتر می کند برای تأسیس یک حکومت نظامی سپاهی مردمی مبتنی بر اقتدار ایرانشهری و مبتنی بر همگرایی تمدنی و این را نیز در اینجا بگوییم چون همانگونه که گفتیم در بعضی از پیچ های تاریخی نیاز به واکنش و کنش های دراماتیک هست، مسئله بازگشت به آتش مقدس مسئله بازیابی آتش مقدس امروز دیگر چیزی نیستش که ما بخواهیم به طور کجدار و مریز با آن برخورد بکنیم. **بینید ما برای** نگه داشتن ایران نیاز به یک پایگاه استوار دینی داریم. شیعه به طور اخص و اسلام به طور اعم توانایی همبستگی را از دست دادند نه تنها از دست دادند بلکه عامل نفاق و عامل چندپارگی و عامل گسستهای چندگانه اجتماعی شدند. در درون خود شیعه ما امروز می بینیم شیعه حاکم نفاق بسیار گسترده ای وجود دارد یک سری طرفدار ولایت مطلقه خامنه ای هستند، یک سری طرفدار ولایت مطلقه هستند اما نه ولایت مطلقه خامنه ای، یک سری طرفدار ولایت امر هستند اما نه ولایت مطلقه امر. و این ها برای خود نام های گوناگونی می گذارند شیعه انگلیسی، شیعه آمریکایی و امثالهم یک سریشان شیعه هستند و طرفدار حکومت شیعی هستند اما حکومت شیعی لائیک یا سکولار و اگر ما بخواهیم این فهرست را ادامه بدهیم می بینیم که این شیعیان که در یک ائتلاف پایه ای با روشن فکران به سر می برند آنچنان در هم ریخته اند و به جای ۷۲ ملت ۷۲ هزار ملت هستند. بنابراین آن چسبی را که باید در درون جامعه باشد شیعه تأمین نمی کند. ما وقتی نفاق میان شیعه و سنی را نیز در نظر بگیریم خب این نیز یک زخمی هستش جراحی هستش بر پیکر ایرانشهر. این ها را وقتی در نظر بگیریم و ببینیم و دشمنان این ها را ببینیم مانند بهایی ها، مانند بابی ها، مانند جهودها که در درون اینها رخنه دارند و به طرق مختلف می کوشند که این شیعه را بزنند. خب بنابراین این اسلام و این شیعه تبدیل شده است به یک معضل تبدیل شده است به یک سد راه ایرانیان برای بازگشت به مدار تیسپون و از آنجایی که ما همواره احتیاج به یک سپاه دینی داریم احتیاج به یک سپاهی داریم که برخوردار باشد از یک سپر معنوی از آنجایی که شیعه سد راه ایرانشهر هستش بنابراین ما نیاز به بازیابی دینی خود نیز داریم. فقط بازیابی سیاسی پاسخ نمی دهد. یعنی فقط بازگشت به سنت جم، بازگشت به سنت کورش و بازگشت به سنت گشتاسپ یا کیخسرو بسنده نیست. ما باید این بازیابی دینی را نیز به سنت زرتشت انجام دهیم و مهم ترین نهادی که امروز باید این بازیابی را انجام بدهد سپاه پاسداران و ارتش هستند. یعنی پوشیدن جامه سپید و بازگشت به کیش سپید و بازگشت به آتش مقدس به آتش مقدس حافظ به آتش مقدس عطار به آتش مقدس سنایی که امروز درباره این ها سخن خواهیم گفت به آتش مقدس فردوسی و برسیم تا به آتش مقدس خود اشوزرتشت این امروز لازمه امنیت تمدنی ماست ما بدون این آتش گرم بدون این

تنور گرم اهورامزدا نمی‌توانیم از پس دیوهای سردی بریاییم. امروز جهودیت صهیونیسم شیعی ترساگری تبشیری بهایت کمونیسم تمامی این‌ها دست به دست یکدیگر دادند برای باز کردن پیچ و مهره‌های ایران‌شهر، برای تجزیه دموکراتیک ایران زمین، برای متلاشی کردن جغرافیای اهورایی ایران‌شهر. بنابراین ما وقتی با یک همچین تازش گسترده‌ای روبرو هستیم نیاز به ابزارهای دفاعی داریم که از لحاظ ماهیت دارای یک پیوندی باشد با این دشمن. شما نمی‌توانید یک خیزش دینی را با لائیسیت و یا با سکولاریسم پاسخ بدهید. وقتی یک حمله دینی یک حمله دوزخی به شما می‌شود از سوی دیوها باید اهوراها را و بغان و ایزدان را در برابر اینها صفکشی بکنید. این امریست بسیار بسیار مهم. ما با تازش مشترک کلیت ابراهیمیت امروز روبرو هستیم حاکمیت ما نظام مستولی بر مملکت ما بخشی از این ابراهیمیت هست. بخشی از این صهیونیسم هست صهیونیسم شیعی هست صهیونیسم بهایی هست صهیونیسم توده‌ای نمی‌دانم سکولار هستش این‌ها بی‌بهان و بی دلیل نیست که ما این هم‌گرایی گسترده را میان بخش‌های مختلف این حکومت با دشمنانمان می‌بینیم. یک بار شما می‌بینید که فرضا رفسنجانی می‌آید و می‌خواهد دلیل بکند با غرب. یک بار خامنه‌ای می‌آید دلیل می‌کند. این‌ها همه بال‌های گوناگون این کرکس مرگ هستند که بر فراز سر ایران‌شهر بال گشوده است و تشخیص این تشخیص این ارتباط درونی و معنوی میان سویه‌های گوناگون و وجوه گوناگون این کمال دیو این اهریمن بزرگ تنها و تنها زمانی میسر است که شما ژنتیک این‌ها را، تبارشناسی معنوی این‌ها را انجام داده باشید. در هیچ یک از مکاتب کنونی که ما در ایران می‌بینیم ما دارای یک همچین نگاهی نیستیم. نه تنها نیستیم بلکه همگی آن‌ها خودشان بخش از دشمن هستند. ایران‌شهر همانگونه که بازیابی ایران‌شهری ذاتا تنها هستند. ایران‌شهر همواره تنها بوده است و تنها نیز خواهد بود تا زمانی که هفت کشور بار دیگر از جرثومه اهرمن آسوده شود تا آن زمان ما باید به این تنهایی خود خو بکنیم و اتفاقا در درون زمین این تنهایی بر هر دو پای خویش بایستیم این تنهایی سرچشمه قدرت و توانایی ماست سرچشمه ضعف و ناتوانی ما نیست. ما در زمانی ضعیف می‌شویم در زمانی ناتوان می‌شویم که می‌رویم پای مماشات می‌رویم پای لاس زدن‌های دینی می‌رویم پای ائتلاف‌های سیاسی با اغیار. ایران‌شهر زمانی که تنهایی خود را درک بکند، زمانی که آسمان خویش را باز بیابد و ببیند که این بغان دارای چه هماهنگی درونی‌ای هستند، آن زمان قدرت واقعی خویش را باز می‌یابد و آن زمان می‌تواند دشمن را هر آن کس که می‌خواهد باشد خیلی راحت و با هزینه بسیار بسیار کمتری زمین بزند. مشکل ما امروز آلودگی هستش به دشمن. ما در هر جا که نگاه بکنیم در دانشگاه‌هایمان می‌بینیم که اصولا دیگر ایرانگی وجود ندارد. در دیوانسالاریمان می‌بینیم که خب دیوانسالاری ما کاملا وابسته شده است به غرب. امروز می‌بینیم که سازمان‌های فراماسونی‌های گوناگونی مانند خاندان اتحادیه می‌کوشند که بانک مرکزی ایران را تبدیل بکنند به یک بانک خصوصی و ایران یکی از معدود کشورهای هست، این را یاران باید بدانند معدود کشورهای هستش که بانک کشورش بانک مرکزیش هنوز از سوی روتشیلد سرش بریده نشده گیوتینیزه نشده است. آدمهایی مانند شایگان که در آن اتاق بازرگانی ایران انگلیس بودند رفسنجانی بود اتحادیه‌ها هستند و بال دیگرشان که این جهودهای آنوسی هستند این عسکر اولادی‌ها که آمدند و این اتاق بازرگانی ایران و چین را راه انداختند. این‌ها همه می‌کوشند تا ارز ایران را آنچنان زمین بزنند که، و این اسحاق جهانگیری نیز قرم قرم این داستان را آغاز کرده است که آقا ما باید بانک مرکزی را خصوصی بکنیم که از این مشکلات ارزی بیاییم بیرون، وقتی این کار را بکنند خب از لحاظ اقتصادی نیز کاملا ما را فتح کردند. این یکی از مسائل بسیار حساس و کاملا استراتژیک هستش که سپاه و ارتش باید بدان آگاه باشند و هرگز اجازه ندهند که حتی اگر تومان را اینها تبدیل بکنند، ریال را تبدیل بکنند به امر کاملا بیهوده‌ای که دارند می‌کنند و بگیریم که فرضا دلار بشود ده هزار تومان که احتمالش هستش که در سال آینده بشود. باز نیز ایران نباید

بانک مرکزیش را به روتشیلدها بدهد. پای این داستان نباید رفت و ما امیدواریم که این واکنش دراماتیک اتفاق بیفتد و بهان و دلیلش نیز کاملاً روی میز است. ما وقتی بعد از این ۲۲ اردیبهشت که بگذرد و امیدواریم که این ترامپ بیرون بیاید از این برج، خیلی راحت این مجلس کنونی را میشود با یک بهانه کاملاً حقوقی و مشروع که در عرض ۲۰ دقیقه چون این لاریجانی‌ها در عرض ۲۰ دقیقه این پروژه برج را تصویب کردند لایحه برج را تصویب کردند کل این مجلس را باید درش را بست اصلاً نیاز به یک همچین سوراخ بزرگی نیست. یعنی پایگاه دشمن شده است. پایگاه دشمن‌های گوناگون. هم دشمن‌های قومی و هم دشمن‌های سیاسی، دشمن‌های فرهنگی. این مجلس مجلس اهریمن است. جای در کنار هم نشستن دیوهاست. شب هول است آنجا و این را ببندند. اصلاً نیازی نیستش برای مدتها نیازی اصلاً به مجلس نداریم. برای گرداندن چرخ جامعه باید مدیریت درست باشد، قانون به اندازه کافی این مملکت دارد. احتیاج به لایحه‌های جدید نیستش. یک مدتی در این سوراخ‌ها را ببندند این مملکت یک آرامشی به خود بگیرد و بتواند کارها را پیش ببرند. حال در برنامه‌های آینده بیشتر می‌توانیم به این مسئله پردازیم. در هر صورت یکی دو ماه آینده بسیار بسیار مهم هستند. اتاق‌های فکر ارتش و سپاه بسیار باید هوشیار باشند. یاران آریایی ما که دارند فعالیت می‌کنند نگران باشند. نگران به همان معنی که گفتیم هوشیار باشند و فعال باشند یعنی اگر یاران یک بار یا دو بار این مسئله برای خود ما نیز صادق است البته باید توانایش را داشته باشیم یک بار یا دو بار فرضاً در ماه کار می‌کردند الان در این دو ماه سه ماه آینده هفته‌ای یک بار دو بار کار بکنند هفته‌ای سه بار چهار بار حضور داشته باشند همگی در هر جا که هستند و هر کنشی را که دارند انجام می‌دهند باید حضور سنگین داشت در این یکی دو ماه آینده و هر لحظه امور را رصد کرد. دشمن را رصد کرد. ائتلافی که دارد شکل می‌گیرد. برگردیم به موضوع فتنه مشترک پوتین و ترامپ. ائتلافی که دارد شکل می‌گیرد میان ترکیه، روسیه، عربستان سعودی، اسرائیل و آمریکا این ائتلاف خطرناک است و این جنگی را که به وجود آمده است جنگ اقتصادی که میان چین و آمریکا به وجود آمده است این جنگ می‌تواند آغاز همین پروژه باشد و هرچقدر که ترامپ بیشتر این جنگ را پیش برد، مسلماً طرف مقابل نیز دستش بسته‌تر می‌شود و یک زمانی آن گلوبالیست‌های دست چپ نیز ممکن است وا بدهند و بگویند الان نبرد با چین آنقدر گسترده شده است که ما باید برویم سر دیل کردن با روسیه و وقتی این ورق برگردد خب مسلماً خطراتی که ایران را تهدید می‌کند گسترده‌تر می‌شود. این به این معنی نیستش که پوتین و ترامپ هر کاری که بخواهند بتوانند بکنند. خیر چنین نیست. ایرانیان و سپاهیان و ارتشیان ما نیز مسلماً نشستند که آنها هر کاری دلشان بکشد انجام دهند. اما باید دانست که طرف مقابل چه نقشه‌هایی را به طور همزمان دارد پیش می‌برد و آمادگی لازم و بسنده را داشت. این پیشگفتار را در اینجا می‌بندیم و می‌رویم بر سر دادستان نخست‌امشمان. یک جرعه‌ای آب بنوشیم. بله دادستان سخن دادستان یعنی در اینجا یعنی موضوع خیر یا دادستان به چه موضوع نیز هست. خیر سخن ما آینده دانش و دانشگاه در ایران شهر، ایرانشهری کردن دانش پیش نیاز برآمدن بر مافیای روشنفکری. این یکی از بحث‌های بسیار مهم هستش که آینده دانشگاه‌های ایران در بخش علوم انسانی چیست؟ ما مسلماً پس از تأسیس یک حکومت نظامی سپاهی نیاز بسیار زیادی به مهندسان به پزشکان به فیزیکدانان به شیمی‌دانان خویش داریم و این سد بزرگ فرهنگی را نیز که از سر راه خویش برداریم زنان ایرانشهری بتوانند جامه ایرانشهری بپوشند و آزاد باشند میکده‌ها باز شوند تا حافظان نوین بتوانند می‌مغانه‌شان را بنوشند و ما یک وزارتخانه‌ای خواهیم داشت وزارتخانه شادی چون نظام سیاسی ایرانشهری یکی از اصولش همان شادی هستش که اهورامزدا برای انسان آفرید و ما نیاز داریم به دیوان به یک دیوان شادی. دیوان به معنی اداره بزرگ. و وقتی این سدها را برداریم خب مسلماً شمار زیادی از دانشمندان علوم دقیقه ما باز می‌گردند به مملکت اگر نخواهند باز بگردند گوششان را

می گیریم برشان می گردانیم و مسلما کسانی که در داخل هستند این نیروها به هرز نمیروند. یعنی کاری که صهیونیسم شیعی دارد انجام می دهد و الیت فکری ایرانی را می راند به سمت صهیونیسم جهانی خب جلوی این خونروش اندیشگی و مینویی گرفته می شود. خب این علوم دقیقه به جای خود. **اما ایران زمین به** خاطر کمبود پزشک به خاطر کمبود مهندس به خاطر کمبود ریاضیدان یا آمارگر نبوده است که در یک همچین وضعیت رقت انگیزی به سر می برد. بلکه به خاطر کمبود خرد کام، به خاطر کمبود فیلسوف، به خاطر کمبود اندیشمندانی ما در یک همچین فضایی به سر می بریم که نسبت به مبانی مفهومی فلسفه ایران شهری آگاهی ندارند. به دیگر سخن دانشگاه های ما تبدیل شدند به ستون پنجم اسکندریسم ابراهیمی. در دانشگاه بخش علوم انسانی که بخش نرم افزاری جامعه هشتش ما تولید انبوه دشمن داریم. در آنجا ما موجوداتی را دو پاهایی را می دهیم بیرون که اصولا با ایران زمین و با ایران شهر نه تنها بیگانه هستند بلکه عناد دارند یعنی دانشگاه های ما که فرح یک نقش بسیار اساسی بازی کرد و پیش از او مافیای حزب توده نقش بسیار مهمی را بازی کردند و از زمان مشروطه این داستان آغاز می شود که جهودیت و بهائیت می آیند و نهادسازی می کنند و در آن چیزی که رضا شاه بزرگ می آید درست می کند برای نجات ایران زمین تبدیل می شود به بلای جان ایران زمین یعنی حوزه و دانشگاه دست به دست یکدیگر میدهند و بخش نرم افزاری جامعه ما را کاملا تخلیه می کنند. ما با یک تخلیه شدگی تمدنی، با یک توابیت ذهنی در میان کسانی که علوم انسانی را می ورزند، روبرو هستیم که نامشان را می گذارند، روشنفکر به طور کلی. خب برای برآمدن بر این مافیا ما باید یک بازیابی و بازبینی بکنیم در پایه ها. باید اپیستمولوژی آریایی بار دیگر تأسیس بشود. اپیستمولوژی یعنی معرفت شناسی یعنی شناخت شناسی. پایه های شناخت باید از نو بر اساس داده های کهن بر اساس پوریو کیشی یعنی آموزگاران و یا آموزه های نخستین بازسازی بشوند. این بازسازی اگر رخ ندهد ما نمی توانیم در نبرد فرهنگی و در نبرد فکری و اندیشگی که با اسکندریسم ابراهیمی به سر می بریم پیروز به در بیایم. هزاران قاسم سلیمانی هزاران بابک هزاران مرداوچ هزاران جعفری باقری تمامی این ها دست به دست یکدیگر بدهند پیروزی هایی اینان نیز به دست بیاورند این پیروزی ها پایا و دراز مدت نخواهند بود. همین قشر نرم همین ژله فرهنگی که طبقه متوسط آن را نمایندگی می کند پس از چندی تمامی این پیروزی را در درون خود می بلعد و حلش می کند. کما اینکه پیروزی هایی را که مرد بزرگی چون رضا شاه به دست آورد این ها توانستند در حقیقت از بینش ببرند و امروز ما می بینیم که در خوزستانی که رضا شاه بزرگ از دست شیخ خزعل به در آورد با مدیریت فرهنگی خاندان لاریجانی و توده ای ها چه اتفاقاتی دارد میفتد. این مثال می توانیم درباره بخش های دیگر ایران شهر نیز بزنیم. ما پیروزی هایی را که در عراق دل ایران شهر و در سوریه بال غربی ایران شهر به دست آورده ایم این ها دیرپا نخواهند بود اگر نتوانیم یک زیر ساخت معنوی بایسته و شایسته برای آنها فراهم بیاوریم. این زیر ساخت بسیار بسیار مهم است. مارکسیست ها زیر ساخت را مادیات می بینند و به اصطلاح بخش اقتصادی را زیر ساخت می بینند. ما اینگونه نیست. ما زیر ساخت را معنویت می دانیم. اگر این معنویت درست نباشد و دارای یک هم بستگی مفهومی درونی نباشد و انسجام معنوی نداشته باشد مسلما روساخت حال هر چه می خواهد باشد بر روی این زیر ساخت معنوی سیاست می تواند، بیاید اقتصاد می تواند، بیاید نظامی گری می تواند بیاید، پایه های معنوی اگر سست باشند که دثنا یا دین مهم ترین بخش آن هشتش مسلما کل این ساختمان هر اندازه نیز که بزرگ و سترگ باشد در هم می شکند. پیروزی های ما موقتی خواهند بود در سوریه، در عراق و در لبنان اگر نتوانیم زیر ساخت معنوی و دینی بایسته را به دست بیاوریم و این نمی شود مگر اینکه ما یک بازبینی کلی یک بازیابی کلی از اپیستمولوژی آریایی از شناخت شناسی آریایی انجام بدهیم برای این مسلما نیاز به نیرو داریم نیرو کجا تولید می شود در درون دانشگاه ها. خب دانشگاه های ما که در حقیقت نهادهای کاملاً

تجددی هستند نهادهای مدرن هستند تبدیل شده‌اند به جایگاه گسترش اپیستمولوژی دشمن یعنی تمامی مفروضات تمامی صغری کبری دانشگاه‌های ما بخش علوم انسانی تمامیتش در اختیار مردان و زنانی هستش که در درون کارخانه‌های فکری غربی پرورش پیدا کردند. هم اگر شخص نامبرده حالا هر که می‌خواهد باشد پایش را نیز هرگز در غرب نگذاشته باشد اما در ذهنیتشان این‌ها ماساچوستی هستند. آن چیزی که به طور کلی ما بیگ مکخوار فرهنگی نام نهاده‌ایم. این‌ها دیگر ایرانی نیستند ایرانی به مفهومی که ما همواره به کار می‌بریم، ایرانی حقیقی ما تفاوتی قائل می‌شویم میان ایرانی حقوقی کسانی که شناسنامه ایرانی دارند خب حال هر کس می‌خواهد باشد و ایرانی حقیقی. دانشگاه‌های ما باید جایگاهی باشند که در بخش علوم انسانی حقیقت ایران را و ایران حقیقی را درک بکنند و آن را گسترش بدهند و ژرفنایش ببخشند. در ایران با ایران برای ایران اندیشیدن این سه گانه بسیار بسیار مهم است هر سه تا پیشوند مهم است. در، با و برای. ما باید در ایران باشیم با ایران باشیم و برای ایران هم بیندیشیم هم بگوییم و هم بورزیم یعنی آن هومت هومت هورشتی که ما این سه گانه و این تثلیث معنوی را که داریم باید این را ما تطبیق بدهیم در جغرافیای هم گیتیک و هم مینیویک ایران‌شهر. فراموش نکنیم ایران‌شهر دئاست ایران‌شهر دل اهورامزدا هستش یک جغرافیای مثالی هستش که آمده است بر روی زمین ایران‌شهر شعاعش به اندازه شعاع خورشید است و خورشید چشم اهورامزداست. لاجرم و به طریق اولی ایران‌شهر چشم اورمزد هست بر روی زمین برای نگرستن و با نگرانی اندر نگرستن به درون جهان پس ما از درون این چشم اهورایی هستش که باید به جهان بنگریم و وقتی که کور باشیم وقتی که اپیستمولوژی بایسته‌اش را نداشته باشیم مسلماً نمی‌توانیم نگاه بکنیم نگاه می‌شویم و امروز ما داریم نگاه می‌شویم داریم گفته می‌شویم ورزیده می‌شویم. ما فاعل و کردار، کردار یعنی فاعل ما کردار هستی خود نیستیم فاعلان و عاملان هستی خود نیستیم سلاطین و پادشاهان هستی خویش نیستیم تبدیل شده‌ایم به موالی یعنی یک روشن فکر ایرانی یک موالیست آزاد شده برده‌دار غریبست. این برده‌دار غربی می‌تواند مارکس باشد می‌تواند هگل باشد می‌تواند فروید باشد یا هر کس دیگری کلاً نظام اپیستمولوژی غربی که جهودی ارسطویی هستش، چیره شده است و هژمونی پیدا کرده است بر ذهن طبقه متوسط ایرانی و دانشگاه‌های ایران. این نظام اهریمنی را باید در هم شکاند بنابراین ما باید نخست درک بکنیم که باید در دانشگاه‌های ایران بخش علوم انسانی بسته شود و تا زمانی که یک سری استاد و یک سری اهل فن متون پایه‌ای را فراهم نکرده باشند برای آماده سازی یک نسل نوین ما نیازی به این دشمن تراشی از درون نداریم. شما ببینید فرضاً یک سری دانش‌هایی هستش که کاملاً مدرن هستند. برآیندی هستند از تجدد که ما همواره با آن جنگیده‌ایم و کوشیده‌ایم. چون تجدد از درون روناس می‌آید از درون روشنگری می‌آید و از درون انقلاب فرانسه می‌آید و کلاً یک گیوتین بزرگی هستش برای سربردن سنت، سنت ایران‌شهری و سنت آریایی در کل. خب این‌ها در حقیقت دشمنانی که در درون خود کشور تولید می‌شوند، وقتی ما این را تعطیل بکنیم فضایی باز می‌شود که حداقل برای یک مدت مشخصی دشمنی تولید نشود بعد وقتی با طمانینه بسنده این را بار دیگر باز بکنیم مردان و زنانی را تولید می‌کنیم که بتوانند ایرانی بیندیشند. چیزی را که می‌خواستیم بگوییم کلام در کلام آمد یک سری علوم جدید بود مانند سوسیولوژی، مانند روانشناسی. ببینید سوسیولوژی کلاً جایگزین فلسفه شد. یعنی با پیروزی انقلاب فرانسه فلسفه نابود شد. ما دیگر بعد از انقلاب فرانسه تمه‌های فلسفه را داشتیم. یعنی آدم‌هایی مانند کانت این‌ها محصول انقلاب فرانسه نیستند این‌ها پایان داستانند. و دیگر می‌آید فلسفه جای خود را به روانشناسی و به سوسیولوژی می‌دهد و این سوسیولوژی در آمریکا تبدیل می‌شود به علم برتر آمریکا که می‌آید و فقط می‌نشیند و جامعه را اندازه می‌گیرد و ایران تبدیل شده است به جولانگاه سوسیولوگ‌ها. سوسیولوگ‌ها با طرح‌هایی که می‌دهند و با تئوری‌هایی که می‌دهند فضای جامعه ایران را آنچنان

تکه تکه کرده‌اند و آنچنان همه را نسبت به خویش و نسبت به دیگری بیگانه کردند که دیگر جز یک جامعه چهل تکه ما بیش نیستیم و پدرسوخته‌هایی مانند داریوش شایگان رفیق شفیق فرح پهلوی می‌آیند و این را تئوریزه می‌کنند، می‌آیند و یک کتابی می‌نویسند این شخصیت و هویت چهل تکه. می‌گویند ما از این بازار مکاره باید استفاده بکنیم و اصولاً هویت مدرن هویت چهل تکه هستش و ما باید بپذیریم که دیگر سنتی نداریم و باید در میان این بازار کوتیتی‌های جدید ماساچوست نمی‌دانم لندن و مدینه، مکه باید بخش‌هایی از اینها را بگیریم و یک شخصیت چهل تکه برای خود فراهم بیاوریم. خب مسلماً در کنار این وقتی فروید را نیز داریم که می‌آید و روان انسان را پرسه و پردفینیتسیون بیمار خطاب می‌کند و انسان را از همان حالت پیشا جنینی‌اش یعنی از زمان پرناتال پیش از اینکه زایش انجام بدهد او را بیمار می‌داند و مجموعه‌ای و زنجیره‌ای از عقده‌ها و کمبودهای گوناگون، خب مسلماً این دانش نوین روانشناسی بال دیگر این سوسیولوژی هستش. سوسیولوژی می‌آید می‌گوید که ما شخصیتی دیگر نداریم. یک هویت چهل تکه باید برای خود فراهم بیاوریم و بی‌تشخصی را می‌پذیرد به عنوان یگانه تشخص و روانشناسی و روانشناس حالا ایکس ایسیلون می‌آید و این را می‌گذارد بر روی کاوچ می‌گذارد بر روی کنایه میخواباندش و شروع می‌کند او را تجزیه تحلیل کردن. یعنی یک دست، دست دیگر را می‌شوید. این‌ها علوم اهریمنی هستند. شما هر اندازه نیز بر اساس روانشناسی فروید متخصص در جامعه تولید بکنید، به همان اندازه که این‌ها رشد می‌کنند، بیماری جامعه نیز رشد می‌کند. این‌ها تولید بیماری می‌کنند چون پایه را گذاشتند بر اساس بیمار بودن انسان. بر اساس نمی‌دانم عقده پدر نسبت به پسر، حسادت پسر نسبت به پدر که چرا فرضاً با مادر رابطه دارد نمی‌دانم حسادت خواهر و به برادر که چرا برادر فالوس دارد و خواهر فالوس ندارد و هزار و یک جور یاوه‌های گوناگون که این‌ها در تئوری بافی و دیسکورس پیچیدن دور آن نیز تبهر و چیرگی ویژه‌ای دارند. و اگر رهایشان بکنید می‌توانند میلیون‌ها خط در اینباره بنویسند کما اینکه نوشتند. پس جلوی یک همچین علوم اهریمنی را باید بست. ما در یک جامعه آریایی وقتی شما جلوی دروغ را بگیرید، میزان قابل ملاحظه‌ای از تمامی بیماری‌ها و از تمامی کژی‌های اجتماعی کاسته می‌شود جلوی این‌ها گرفته می‌شود. وقتی شما شادی را تبدیل بکنید به پایه اجتماع و مهر و محبت را تبدیل بکنید به پایه اجتماع، اصولاً این اندازه درگیری و جنگ و اختلال عصبی به وجود نمی‌آید. این‌ها جامعه‌شان، جامعه اسکندریم ابراهیمی هست، دکترها و پزشکانشان نیز از جنم خودشان هستند. ما برای مثال در پزشکی آریایی که دوست بنده دکتر رهام اشه دارد این به اصطلاح این بحث را پیش می‌برد و یک کار خیلی بزرگی را دارد می‌نویسد درباره پزشکی مغان، ما بخش‌های مختلفی داریم در این پزشکی آریایی، داغ پزشکی داریم که با گرما و می‌کوشد که زخم‌ها را از بین ببرد، کارد پزشکی داریم که همان جراحی هستش، گیاه پزشکی داریم یعنی اوروردرمانی داریم که با اورور یا با گیاهان درمان می‌کنند و یک پزشکی دیگر نیز داریم که آن را می‌گویند مانترا درمانی یعنی با شعر با سخن و با همنشینی و گفتگو کردن روح و روان انسان را درمان می‌کند. بنابراین ما این درمان‌های گوناگون را داریم. اصولاً پایه بیماری در نظام اپیستمولوژی و شناخت‌شناسی آریایی اهریمن هست. اهریمن نموده‌های گوناگونی دارد. بیم و هراس از نموده‌های اهریمن هستند. ائشمه یا خشم از نموده‌های اهریمن هست. وقتی داریوش می‌گوید من حتی در میدان نبرد نیز بر ائشمه بر خشم خودم چیره هستم، این آدم سالم است. این آدم تندرست است. تفاوت میان جنگ و خشم را می‌شناسد. می‌داند در جنگ باید دلیری بکند. در جنگ باید تندی نشان بدهد تا بتواند دشمن را از پای درآورد. اما دچار خشم نمی‌شود. چون خشم کاملاً روان را و خرد را کور می‌کند. ما وقتی این نظام را داشته باشیم خب می‌توانیم روانشناسی مبتنی بر نظام شناخت‌شناسی آریایی را تدوین بکنیم. متن‌هایی که می‌توان بدان‌ها رجوع کرد کجاست؟ فرضاً متن‌های بسیاری

هستند. از خود اوستا بگیرد تا بسیاری از متون پهلوی از زاداسپرم بگیرد تا بندهش. این ها متون پایه‌ای ما هستند که هم می‌توانیم مسلماً فلسفه هم یزدانشناسی و هم علوم دیگری را که لازم دارد یک جامعه یک جامعه بعضی چیزها را لازم ندارد. یک جامعه لازم ندارد برای مثال هزار نوع شکلات داشته باشد. بنابراین هزار نوع علم را نیز نیازی بدان ندارد. ولی آن چیزهایی که یک جامعه سالم و تندرست بدان نیاز دارد ما می‌توانیم از درون متون پایه‌ای آنها را استخراج بکنیم و نظام اندیشگی و نظام دانشگاهی خود را نیز استوار بر آن بکنیم. یک مسئله دیگر این است که باید در اینجا بدان توجه بسیاری انجام داد اهمیت پرورش هستش و مهم‌تر بودن پرورش از آموزش. شما وقتی پرورش درستی را نداشته باشید آموزشتان نیز کمیتش لنگ است. نظام درسی ما نظام بسیار بسیار معیوبی هستش نمونه برداری شده، کار روشنفکران است، نمونه برداری شده است از بلژیک و فرانسه و انگلیس و یک آش هفت جوشی هستش از این نظام‌های درسی غربی و یک آمیزه‌ای نیز از حوزه، مکاتب قرآنی. بنابراین کل این داستان از ابتدایی تا دانشگاه دچار ایرادهای اساسی هستش که مشروعیتش را به طور کلی می‌گیرد. این که دانش آموز را صبح ساعت هفت صبح، شش صبح از خواب بیدار می‌کنند، خسته با چشم پف کرده می‌برند در درون مدرسه و کلی محفوظات را در داخل ذهنش می‌کنند و هفته‌ای یک ساعت یا دو ساعت نیز می‌برندش ورزشی بکند، هوایی بخورد. این اصلاً کلاً ذهن را خراب می‌کند، بچه را خراب می‌کند و رابطه انسان را با آموزش از بین می‌برد. بخش مهم دبستان‌های ما و دبیرستان‌های ما باید استوار بر پرورش باشد. ما باید بازگردیم به نظام فرهنگستان‌های کهن ایران‌شهر. در فرهنگستان شطرنج درس داده میشد اما کار اصلی اسب‌سواری بود. کار اصلی تیراندازی بود. در فرهنگستان برای مثال یکی از کارهایی که انجام می‌دادند درس دادن حقوق بود. خب این حقوق را با کیس‌های کاملاً مشخصی می‌آمدند انجام می‌دادند که برای مثال ما این دادستان ماتیکان هزار دادستان را داریم. اینها را اتفاقاً متون یونانی نیز یک مقدار از این نظام آموزشی ما را نجات داده‌اند و در آنجا خیلی از این مسائل هستش که ما در کتاب به این‌ها پرداخته‌ایم. اینجا تلگرافی فقط می‌توانیم مسائل را مطرح بکنیم و خیلی گزیده. کلاً آن چیزی که از کلاس اول تا کلاس دوازدهم و بعد در نظام دانشگاهی ما در بخش علوم انسانی دارد درس داده می‌شود کلش یاوه‌ای بیش نیست. این داستان در این پارکین را باید بست. نظام نوینی را بر اساس نیازهای انسان ایران‌شهری و انسان امروزی بازسازی کرد و آموزش را و پرورش را یا پرورش و آموزش را بار دیگر از نو بر پایه‌های کهن ایستاند. ما تنها زمانی می‌توانیم بر مافیای روشن‌فکری بریاییم که این اپیستمولوژی را و این نظم کهن آموزش و پرورش را بار دیگر بازیابی بکنیم. بدون این بزرگ‌ترین دستاوردهای ما از بین خواهد رفت. چه دستاوردهای نظامی چه دستاوردهای علمی. کما اینکه می‌بینیم شمار بزرگی از دانشمندان ما امروز در خارج از کشور هستند و اصولاً دیگر رغبتی نمی‌کنند که بیایند در درون ایران و فعالیت بکنند و آن‌هایی هم که نیز می‌مانند این‌ها هولشان می‌دهند به سمت بیرون یعنی این صهیونیسم شیعی. این مسئله‌ای بود که در رابطه با نظام آموزشی می‌بایست می‌گفتیم. مسلماً در این باب سخن بسیار هست. می‌دانیم که پرسش‌های بسیاری نیز برای هم‌اکنون می‌تواند پیش بیاید که مطرح بکنند، بتوانیم در آینده به آنها پاسخ بدهیم. این گزیده‌ای بود ابر این دادستان. یک آبی بنوشیم و برسیم به بخش پایانی. بله پرسش این است تمدن اسلامی دروغی شرق‌شناسانه یا هیسپه‌ای نکیرش ناپذیر یا واقعیتهای انکار ناپذیر؟ این یکی از دروغ‌های بزرگ اسکندریسم ابراهیمی که مسلماً روشن‌فکری به مثابه یکی از بال‌های همان کرکسی که گفتیم هم‌اکنون از آن سخن گفته است، مسئله تمدن اسلامی هست. ببینید اصولاً اسلام یعنی حجاز و حجاز تا همین شصت هفتاد سال پیش هشتاد سال پیش چیزی به نام مدنیت نداشته است که بخواند تمدن داشته باشد. یعنی این اسلام تمدن سوز هست ویران کننده تمدن است. از هفت شهر تیسپون چیزی دیگر اینها باقی نگذاشتند. این‌ها آمدند و

استخر را ویران کردند آمدند نشاپور را ویران کردند آمدند تمام قفقاز را نابود کردند شهرها را سوزاندند. کتاب‌ها را سوزاندند. ساختمان‌ها را به زیر کشیدند. دانشمندان را قتل عام کردند. آتشکده‌ها را بستند. بنابراین از تمدن اسلامی سخن گفتن یکی از بی‌شرافتانه‌ترین رفتارهاییست که یک انسان می‌تواند از خود بروز بدهد. این یک دروغ اهریمنی بیش نیست که بخش عمده‌ای از آن را نیز این جهودها و بهاییا و ترساها از خود درآوردند. چون مسلمان‌ها را همیار و هم‌زور خود می‌دانند. چون خود را دشمنان پایه‌ای آریایان و ایرانشهریان می‌دانند. مسلماً همان بلایی را که خودشان سر اروپا آوردند، مسیحیت سر اروپا آورد اسلام نیز سر مشرق زمین آورد و این‌ها دل می‌دهند و قلوب می‌گیرند. تمدن مسیحی نیز وجود ندارد. مسیحیت داغون کرد اروپا را و آن چیزی که مانده است مال مسیحیت نیست. باقی مانده‌های روم هست. باقی مانده‌های یونان هست. این مسئله بسیار بسیار مهم است. از درون انجیل از درون تورات از درون قرآن چیزی به نام مدنیت نمی‌تواند بیاید بیرون. این‌ها تنها چیزی که دارند شرع است فقه است قانون است. اصولاً چیزی برای مثال به عنوان اسطوره اینها ندارند. شما وقتی اسطوره نداشته باشید اصلاً نمی‌توانید بر روی زمین بسازید بلکه فقط می‌توانید زمین را بدان سلطه بگیرید بزنید نابود بکنید و اینها هر جا که رفتند نابود کردند. آن چیزی که بر روی جهان شما می‌بینید به عنوان تمدن یا چینی‌ها ساختند یا آریایان ساختند همین و بس. حالا ژاپنی‌ها در این که در این وسط قرار می‌گیرند. تمامی این حاصل عملکرد چینیان، آریایان و ژاپنی‌ها هست. این ابراهیمیان چیزی را نساخته‌اند. یعنی ابراهیمیت آن بخش جهودی، مسیحی و اسلامی هستش. یعنی این‌ها آمده‌اند غالب شده‌اند و مانند انگل و استفاده کردند از نیروی کار جهان آریایی، جهان چینی و یک همچنین چیزهایی. به‌ویژه در مورد حالا بحث خود ما بحث ایرانشهر است، در ایرانشهر این‌ها مانند گیوتین بودند یعنی الله مانند خنجری بوده است، دست گشوده یهوه است دیگر الله المثنی یهوه است، دست گشوده یهوه بوده است برای سربردن مشرق زمین. آن چیزی که باقی مانده است حاصل تلاش و دسترنج آریایان موالی شده است. آریایانی که کمرشان شکسته است و با این کمرشکستگی نیز تیتی تاتایی کردند و یک سنگی بر سنگی بنا کردند. شما وقتی نگاه بکنید می‌بینید یک بنای عظیم دیگر بعد از اسلام ساخته نمی‌شود. این مساجد بزرگی که هستش نود درصدش آتشکده‌های کهن بودند. ولی دیگر ساختمان‌هایی آنچنان که در مصر بوده است آنچنان که در ایرانشهر بوده است حالا چه ایرانشهر غربی چه مرکزی چه شرقی دیگر اصلاً همچنین چیزی ما نمی‌بینیم. تمدن یعنی چی؟ تمدن یعنی ساختن شهر. این‌ها ویران کردند. ما نمی‌توانیم ویرانگران تمدن را متمدن بنامیم. اسلام دشمن تمدن هستش. می‌گویید نه نمونه جدیدش را نگاه بکنید. یعنی این رونسانس اسلامی را که در داعش ما داریم تجربه می‌کنیم ببینید در افغانستان ببینید. آریانا هرات چگونه اینها هر چیزی که در برابرشان هستش منفجر می‌کنند. محمد و آل محمد نیز جز این نکردند. خب این بخش شهر و بخش ویران‌گری شهر که اصولاً ضد تمدن است. دستاوردهای معنوی نیز که ما پس از تازش می‌بینیم اول اینکه بسیار بسیار کاهش پیدا می‌کند. دوم آنکه یعنی آن شکوهی را که ما در دویست سال فرضاً ساسانی می‌بینیم و ما در آنجا می‌بینیم یک جنبش انسوکلویدی به وجود می‌آید برای نخستین بار در تاریخ بشری. یعنی آن چیزی که روشنگری توانست تا حدودی آن هم با پدرسوختگی بسیاری انجام بدهد آریایان در دوران ساسانی به طور گسترده انجام دادند یعنی ما آنجا می‌بینیم که متون چینی متون سانسکریت متون یونانی در کنار مسلماً متون پهلوی و آریایی دارند تدریس می‌شوند. پزشکی یونانی دارد تدریس میشود، پزشکی ودایی دارد تدریس میشود، بی‌شک پزشکی چینی نیز تدریس میشده است در کنار نظام پزشکی ایرانشهری، فلسفه دارد تدریس میشود، ودا تدریس می‌شود، این‌ها می‌آمدند و در ایرانشهر بدین‌ها پول می‌دادند که بتوانند پژوهش بکنند یعنی یک همچنین دستگاهی را ما داریم که از بخش متلاشی شده این آن دارالحکمت‌ها به وجود می‌آید در دوران عباسی

آن را چه کسانی انجام میدهند؟ یا شاهزاده‌های نیمه ایرانی عرب چون بخش بزرگی از این عباسیان نیمه ایرانی بودند یا مسلماً دبیران ایرانی و وزیران ایرانی یعنی بخش دبیری نظام پس از قادسیه را شما بکشید بیرون کل نظام در هم می‌شکند. حدود صد سال دویست سال هنوز دیوان‌ها به زبان پارسیک یا به زبان پهلوی نوشته میشد که بعد آن حجاج تغییرش داد به زبان عربی و خیانت بسیار بسیار بزرگی کرد. یعنی شما وقتی می‌گویید تمدن احتیاج به نرم‌افزار نیز دارید. نرم‌افزار آن چیزی که تمدن اسلامی می‌گویند سراسرش آریاییست، سراسرش ایران‌شهریست و آن بخشیش نیز که یونانی هستش یا ارسطویی هستش یا پلاتونی هستش که بیشتر ارسطوی است آن را نیز ایرانیان تحویل داده‌اند. شما از درون حجاز اصولاً یک عالم پیدا نمی‌کنید. تمامی این دانشمندان حالا چه می‌خواهد فیزیکدان باشد چه نمی‌دانم ریاضیدان باشد یا هر کسی دیگری تمامی این‌ها از درون بازمانده‌های متلاشی شده تمدن ایران‌شهری هستند که می‌آیند بیرون و یک بخشش نیز بخش رومی که به زیر کشیده شده است. بنابراین تمدن اسلامی در این وجه نیز اصولاً محلی از اعراب ندارد. می‌ماند آن چیز که عده‌ای می‌آیند می‌گویند که خب حال این شخصیت‌هایی که آمدند این دستاوردهای علمی را داشته‌اند اول اینکه ما نشان دادیم که این دستاوردها ادامه دستاوردهای قبلی هستش و در بسیاری از امور کاهش داشته است حالا این‌ها مسلمان هستند و از آنجایی که این‌ها مسلمان بودند پس این‌ها دستاوردهای اسلام است. خب این این نیز یک دروغ بی‌شرمانه هست. ببینید شما نظام پزشکی ایران‌شهری را بکشید بیرون حالا یک نفر بیاید روزی چهار بار نیز نماز بخواند، آن بخش پزشکی را که گرفته است و دارد از آن استفاده می‌کند هزاران سال مغان رویش کار کردند. اینکه به بهانه اینکه طرفی که این پزشکی که آمده است حالا بگیریم که مسلمان واقعی بوده باشد که نود درصدشان اینگونه نیستند، مثال می‌آوریم رازی فرضاً، این‌ها طرف مسلمان هم باشد این پزشکی به اسلام چه ربطی دارد؟ این دستاورد نسل‌ها آریاییان هستش. کل این پزشکی پزشکی آریایی هستش یا بخشش پزشکی یونانی هستش. به مسلمان چه ربطی دارد به اسلام چه ربطی دارد به محمد چه ربطی دارد که وصلش می‌کنند به محمد. یعنی این دزدی معنویست این دزدی معنوی از روی بی‌چیزی هستش که مسلمان‌ها انجام میدهند امروز این شیعیان شما ببینید می‌کوشند برای تمامی دانشمندان پیش از صفوی یک شناسنامه شیعی درست بکنند. خب این انبان خالی شیعه هست. در رابطه با ربط دادن مردانی مانند پور سینا مردانی مانند خیام مردانی مانند فردوسی مردانی مانند سهروردی به اسلام نیز به همچنین و به مراتب بیشتر. سهروردی بیچاره تمام زندگیش را با مسلمان‌ها جنگید و مسلمان‌ها نیز او را کشتند. تمام حیاتش را استوار کرد بر سر زنده کردن حکمت خسروانی. حافظ تمام حیاتش را استوار کرد بر سر زنده کرد می‌مغانه یعنی آتش مغان حکمت مغان خرد مغان. صنایی پدر این مسلمان‌ها را درآورد عطار پدر این‌ها را درآورد. اینکه این‌ها آمدند و در درون دوزخ برای نجات زندگی خودشان یک سری اشاراتی می‌کنند به این دوزخنامه جهودها که همین قرآن باشد خب این برای زنده ماندن است. شما وقتی زیر تیغ به سر می‌برید باید یک مهارتی از خود به خرج بدهید که بتوانید زنده باشید و آن آتش مقدس را بتوانید انتقال دهید. از همین جا هستش که ما از آریاییان پنهان و آریاییان مخفی سخن می‌گوییم. شما وقتی دیگر بابک شکست خورده است وقتی مرداویش شکست خورده است وقتی نمی‌دانم دیگر سپاهیان ایران‌شهر شکست خوردند افشین شکست خورده است، دیگر وقتی خشترها از بین می‌روند دبیران و خردکامان راهی ندارند جز پنهان شدن و یک دیسکورسی را اینها توانستند به وجود بیاورند که نامش را می‌گذاریم رندی. یعنی حافظ وقتی از رندی سخن می‌گوید از همان حکمت مغان است که سخن می‌گویند. اینکه امروز شیعیان یا بهاییان یا ترسایان یا جهودها می‌کوشند این دستاورد بزرگ و عظیم آریاییان را به نام اسلام به سکه اسلام ضرب بکنند کار خودشان هست و همان کار اهریمنی و کار دوزخی هستش. خیر. هیچ ملتی و هیچ تمدنی نتوانسته است در زمان اشغال خود مردان بزرگی

چون فردوسی چون خیام چون حافظ چون عطار و چون بیرونی به وجود بیاورد. این‌ها را ما به رغم اسلام به وجود آوردیم ما توانستیم بر اسلام چیره بشویم بر این تیغ محمد بر این تیغ یهوه چیره بشویم و در درون اشغال شدگی هنوز نیز پرچم اهورامزدا را هنوز نیز آتش مغان را زنده نگه‌داریم اگرچه در درون گسست اگرچه به طور به هم ریخته و نه با آن انسجام گذشته. این امریست بسیار بسیار مهم در اصل پس از قادسیه ما جنبش ایرانشهری ادامه پیدا کرده است اما زیر تیغ دشمن ما اهورامزدا را همیشه در دل زمزمه کرده‌ایم حتی اگر به صورت هزوارشش اینکه امروز یا بسیاری از ایرانیان والا یعنی واهورامزدا. ولی وقتی شما در درون زمین دشمن دارید زندگی می‌کنید و وقتی گشتاپوی اسلامی و این به معنای اخص کلمه وارد حیات شما می‌شود شما مجبور هستید که تظاهر بکنید و وقتی می‌گوییم گشتاپو واقعا این اتفاق افتاده است. شما ابن بلخی را بخوانید، فارس‌نامه را بخوانید می‌بینید که در بلخ این پدرسوخته‌ها آمدند و وارد خانه مردم شدند همانگونه که امروز جمهوری جهودی اسلامی وارد حیات شخصی مردم می‌شود زندگی شخصی مردم می‌شود و فرضا به کوچه بسنده نمی‌کند می‌رود و در درون خانه می‌گوید که شما چرا پارتی گذاشته‌اید؟ چرا شما شادمانی کردید؟ چرا می‌نوشیده‌اید؟ و می‌گیرد و می‌رود و شلاق می‌زند. یعنی این یهوه این الله در همان زمان نیز بوده است. بسیار خشن و این خشونت از آن کاسته نیز نشده است. داعش را می‌بینیم. جمهوری جهودی اسلامی را نیز می‌بینیم. ما در زیر یک همچین تیغی توانسته‌ایم سنت ایرانشهری را آتش مغان را زنده نگه‌داریم. در برابر یک همچین مردمانی باید به احترام ایستاد. حال اینکه یک سری کسانی می‌آیند و این دستاورد عظیم فکری را از ایرانیان سلب می‌کنند و آن را ارجاع می‌دهند به دشمنان همین‌ها، این بی‌حیایی و بی‌شرمی ژرفیست که در مقابل آن هماره باید ایستاد و باید افشایش کرد. **نمونه‌ای می‌آوریم** از یک مرد بزرگ که یکی از پایه‌های ویدویشی، ویدویشی یعنی عرفان یکی از پایه‌های وید آریایی هستش پس از دوران تازش مرد بزرگی به نام بایزید که بدون بایزید اصولا این چیزی که این دشمنان ما می‌گویند عرفان اسلامی که دروغی بیش نیست اصولا اسلام شناختی ندارد عرفانی ندارد. اسلام کور است نسبت به هر آن چیزی که شناخت ما می‌توانیم بدانیم چون مبتنی هستش بر اهریمن. ما در مینوی خرد داریم. اهریمن می‌گوید که از پس من نیا چرا که اگر از پس من بیایی مرا می‌شناسی. اورمزد می‌گوید از پس من بیا و مرا پیرس و مرا بشناس. بنابراین اپیستیمولوژی ایرانشهری بر اساس یک دوئینه و ثنویت اهورا اهریمن هستش. اهریمن پایه عدم شناخت است. بنابراین اسلام به مثابه تجلی اهریمن نمی‌تواند برود به سمت شناخت از همین رو هستش که کتاب را پاره می‌کند. از همین رو هستش که می‌کوشد دانش را هر جا که می‌بیند بزند و به زیر بکشد. شما نمی‌توانید دانش را و آگاهی را به اسلام ربطش بدهید. مسلما مفهوم ترکیبی به نام عرفان اسلامی دروغ و یاوه‌ای بیش نیست و مسلما یک امر ناسازه یک تناقض یا به قول دبیران آریایی یک همبسانی. در رابطه با این بایزید مطلبی را خدمت شما بخوانیم از دکتر فاطمه مدرسی و قاسم مهرآور گیگلو در کتابی به نام بایزید بسطامی و مشرب عرفانی او در فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی سنندج سال چهارم شماره ده، هزارو سیصد و نود و یک، برگه صد و بیست و دو می‌گوید ابویزید طیفور ابن عیسی سروشان از مردم بسطام صوفی مشهور صده سوم هجری است. وی در خاندانی زرتشتی که به اسلام گرویده بودند دیده به جهان فانی گشود. همین. یعنی یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان آریایی را با همین اشاره کوتاه سر و ته زرتشتی بودن او را هم می‌آورند. تمام شد. دیگر هر آن چیزی که شما بخوانید درباره این مرد در اینجا فقط اسلام است و محمد است و قرآن است و یاوه‌هایی از این دست. یک مسلمان شش‌دنگ دیگر به نام محمدرضا شفیعی کدکنی که یکی از کلا پایه‌های این به اصطلاح ارتباط میان مسلمان‌ها و توده‌ای‌ها هستش و بسیار بسیار پدرسوخته این می‌گوید که بایزید در کجا؟ در کتابی به نام میراث عرفانی بایزید در تذکره‌الاولیای عطار نشریه حافظ

شهریور ۱۳۸۴ شماره ۱۸ برگه ۳۱ می گوید با یزید بسطامی در یک خانواده زرتشتی بسطام که تازه به اسلام گرویده بودند متولد شد. شما ببینید به عنوان یک پژوهشگر وقتی داستان را در این گزیدگی داستانی به این مهمی را اینکه بر چه اساسی شما می گوید تازه به اسلام گرویده؟ کدام سند؟ گیریم که به اسلام گرویده باشند آیا برای یک پژوهشگر نباید این پرسش پیش بیاید که یک همچین انسان مهمی که کل عرفانتان که مدعی آن هستید بر او استوار هست در چه مکتبی پرورش پیدا کرده است؟ وقتی می آید می خواهید بایزید را تجزیه تحلیل بکنید یا به قول ما نگیزش بکنید، ارجاعات و محل تاویل را کجا قرار می دهید؟ این ها مسائل اساسی خواندن یک متن هستش قرائت یک متن هستش متن را باید درست خواند و وقتی این پدرسوخته ها می آیند اینگونه می خواهند رفع و رجوع بکنند. خب این نشان دهنده ضعف و ناتوانی ایشان هستش و از سوی دیگر نشان دهنده اینکه بزرگترین و مهم ترین شخصیت های جهان فکری پس از تازش هنوز در پیرامونی کاملاً زرتشتی پرورش پیدا کردند و در حقیقت آریاییان نیمه پنهان بوده اند. در جای دیگر در مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی ذیل بایزید بسطامی زنی به نام فاطمه لاجوردی چیون می نویسد: ابویزید طیفور ابن عیسی ابن سروشان در ۲۳۴ تا ۲۶۱ قمری یا ۸۴۸ تا ۸۷۵ میلادی از عارفان بزرگ ایران در سده های هشتم و نهم میلادیست. وی در نیمه دوم سده دوم قمری در خانواده ای نو مسلمان در محله موبدان بسطام از شهرهای منطقه قمس به دنیا آمد. این نیز شارلاتانیسم مشهور و معروف مسلمان ها و شیعه ها و روشنفکران هستش. می آید می گوید در خانواده نو مسلمان در محله موبدان. خب پدرسوخته ها در محله موبدان که نمی تواند نو مسلمان باشد. می رود بیرون. ببینید این ها بی شرافتی علمیت و این ها همانگونه که گفتیم به خاطر انبان تهی این کسان هستش. پس بنابراین خانواده بایزید اصولاً موبدند یعنی شما در یک خانواده موبد در آن سده دوم سوم یعنی سده دوم سوم پس از تازش خب مجموعه ای از کتب دارید هر روز دارد اشم وهو خوانده می شود هر روز دارد خورشید نیایش خوانده می شود هر روز دارد سروشباژ خوانده می شود بنابراین ما نزد بایزید با مردی روبرو هستیم که موبد است. موبدزاده است و موبدزاده ها موبد می شوند ما این را در سنتمان داریم. پس بزرگ ترین عارف ایران پس از قادسیه یک موبد زرتشتی ست. این دارای اهمیت تاریخی ست. این ها را ما داریم. ادامه می دهد اجداد او از موبدان زرتشتی و از بزرگان بسطام بودند. اول می آید می گوید در خانواده مسلمان در محله موبدان بعد یکهو می گوید اجدادش موبد بودند. نه خودش هم موبد بوده است. پدرش هم موبد بوده است. بله احمد ابن حسین ابن خرقانی در کتاب دستورالجمهوری خود نیای پدری او را شخصی به نام موبد بسطامی معرفی کرده است. خب این هم که موبد. که والی و حاکم قمس و از اکابر عصر خود بود. سروشان نام جدش هست سروشان جد او که نامش در منابع به صورت های گوناگون آمده است نیز از زرتشتیان بسطام بود که به اسلام گروید. کجا بر اساس چه سندی؟ گیریم هم که حالا بگیریم که به اسلام گرویده باشد یک زرتشتی هستش یک موبد هستش که آمده است که برای مثال نجات بدهد این کتابها را آمده است یه لاله الاالله هم گفته است که دست از سرش بردارید. این با آن چیزی که ما داریم می گوییم اینکه بایزید یک موبد است در یک پیرامون کاملاً موبدانه و زرتشتی و پایه ای رشد کرده است این اهمیت داستان هستش که کانتکتست فکری پیش زمینه فکری بایزید کاملاً اوستاییست کاملاً مغانی ست. این را ما فقط درباره بایزید گفتیم. اما برای اینکه یک مقدار دقیق تر برویم و به یکی از مهم ترین مردان مغان ایران زمین مغان پس از تازش **برسیم یعنی مغ شیراز یا** حافظ، یکی دو تا اشاره کوتاه می کنیم چون بحثیست بسیار بسیار گسترده، بسیار شیرین، گسترده لیک در چهارچوب سخن ما و در چهارچوب این برنامه ما نمی گنجد چون نیاز به آرامش دیداری دارد. یعنی متن باید در برابر چشم یاران باشد که درست بتوانند رابطه برقرار بکنند و این را باید در قالب کتاب بیرون داد که ما نیز داریم از کتاب اینها را نقل قول می کنیم. یکی از اصطلاحاتی که حافظ از آن بهره میبرد

که یک اصطلاح برآمده از حکمت اوستایی هستش اصطلاح سخن شیرین یا شیرین سخنی هستش. این اصطلاح خواستگاهش اوستا هستش و مفهوم هودمم و خثره‌ها یعنی سخن شیرین. اشوزرتشت از اهورامزدا درخواست می‌کند که برای به راه آوردن جهان برای هم به راه آوردن و هم راه بردن جهان و نجات در حقیقت نجات بشریت و دام به او سخن شیرین عطا بکند. هودمم و خثره‌ها. و خثره‌ها از ریشه وک هستش یا واک یا همان که ما خنیا یا آوا می‌گوییم یا واچ یا واژه یا باژ از همین ریشه هستش و هودمم نیز یعنی شیرین که از لحاظ ریشه شناسی با سویت انگلیسی همت تبار هستش و در حقیقت می‌توانیم بگوییم که این هودمم و خثره‌ها که اشوزرتشت از ایزدان و از اهورامزدا درخواست می‌کند که به او عطا شود که تا بتواند جهان را هدایت بکند، با این کلام ایزدانه شیرین، می‌توانیم بگوییم سویتنس آو وویس. این را شما در ذهن داشته باشید و برویم برسیم به مغ شیراز حافظ بزرگ که اینگونه می‌گوید: مست بگذشت و نظر در من درویش انداخت گفت ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان. این بسیار مهم است. در اینجا مست، چند تا ما واژه کلیدی داریم که کاملاً از بستر عرفان اوستایی یا خوشنوم اوستایی یا ویدوشی اوستایی برگرفته شده است. یکیش واژه مست هست، یکیش واژه درویش هست، چشم و چراغ هست که ما در این بحث امروز بدان نمی‌پردازیم و شیرین سخنی. درویش آن کسی هستش که، درویش یکی از کهنترین واژه‌هایی هستش که ما داریم و در آفرین و یا دعای یتائو به شکل جمع آن را داریم. دریگو بیو. درویش کلاً کل جهان هست. جهانی که مورد تازش و حمله ابگت اهریمن قرار گرفته است. درویش می‌تواند گیاهی باشد که بدان صدمه رسیده است. درویش می‌تواند گئوش یا گاوی باشد که بدان صدمه رسیده است. درویش می‌تواند مرد یا زنی باشد که به او از سوی اهریمن صدمه رسیده است. و اشوزرتشت می‌آید که درویشان را واستریوش بدهد. درویشان را خوراک بدهد و آنها را سیر بکند. شکم آنها را سیر بکند و آنها را تیمار بکند. اشوزرتشت نگران درویشان هستش و کلاً مفهوم درویش در برگیرنده کل جهان هستی هستش که رفته است زیر تیغ اهریمن و دیوان. این برداشت صحیح و درست از مفهوم درویش هستش. و مست در اینجا می‌گوید مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت، در اینجا باز می‌گردیم باز به درویش، حافظ خود را درویش قلمداد می‌کند. یعنی آن کس که نیازمند هست به حکمت مغان آن کس که نیازمند هست به می‌مغانه آن کس که نیازمند هست به نگاه نگران اشوزرتشت. و کسی را ما در کنار او می‌بینیم که می‌گوید مست بگذشت. آن کسی که مست است مست از می‌مغانه است. مست از خرد پریوکیشی هستش و کسی که آشنا شده است به راز کهن. مست بگذشت و نظر به من درویش انداخت. گفت ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان. یعنی در اینجا حافظ یکی از بزرگترین مردان حکمت مغان هست، خود را همپایه می‌کند با شیرین سخنان. یعنی کسانی که پس از اشوزرتشت توانسته‌اند آن هودمم و خثره‌هایی که در گاتاها ما با آن آشنا شدیم و در گات ۲۹/۸ هستش، توانسته است صاحب کلام شود توانسته است این سخن بغانی را از آن خود بکند و این شیرینی ایزدانه کلام را که همان مانثره و همان سخن اورمزدی هستش آن را از آن خود بکند. این را شما وقتی بتوانید در کانتکست خود، ما به این می‌گوییم هنر بازیابی متن، شما بتوانید این زند را انجام بدهید این تاویل را انجام بدهید خب مسلماً قفل‌ها گشوده می‌شوند و شما کلید فهم متن را پیدا می‌کنید. یک افسمن دیگر یا یک بیت دیگر قرائت بکنیم از حافظ بزرگ. می‌گوید مجلس انس و حریف همدم و شراب مدام، ساقی شکردهان و مطرب شیرین سخن. بخش دوم را می‌توان با سکون نیز خواند. ساقی شکردهان و مطرب شیرین سخن فرقی در کلیتش نمی‌کند. این مجلس انس نیز یکی از کلیدی‌ترین فن‌واژه‌ها و اصطلاحات عرفان آریایی است. مجلس انس در حقیقت زند پساتازشی مگه یا مغه هست. مگه یا مغه جایی هستش که انجمن دوستی مغان هستش. مگه یا مغه جایی هستش که مگون‌ها یا مغان‌ها در آنجا جمع می‌شوند، گرد هم می‌آیند و همان هودمم و خثره‌ها همان سخن شیرین زرتشت

را باز گویی، باز خوانی و باز جوی می کنند. در مگه هستش که انجمن اخوت نیز رخ می دهد و به پیدایی می رسد. انجمنی که استوار بر عشق است. واژه زعوشه یا دوستی یا مهربانی از اینجا گرفته شده است و زعوشه‌ای که چون اورمزد و زرتشت زعوشه یکدیگر هستند چون عاشق و معشوق هستند چون دو دوست دو دوستار هستند و آن پیوند عاشقانه‌ای که میان اشوزرتشت و اهورامزدا رخ می دهد در مگه که جای گرد آمدن این انجمن دوستان هستش این عشق بازیابی می شود و باز زیوی می شود. مجلس انس مجلس مگون‌ها هستش. آن چیزی را که می گوید حریف همدم، حریف همدم مرد و یا زن هم‌آزور است. یعنی کسی که آمده است و خود را هم‌آزور کرده است با دیگر مگون‌ها. این حریف همدم هست و شرب مدام، شرب مدام یعنی شما به طور پیوسته و همیشگی و شکر و شانه ما می گوئیم در پهلوی بنوشید از سرچشمه مغانی. بنوشید از آن می مغانه یا از همان هئومه ایزدی. در همین مصرع شما می بینید که ما سه تا واژه کلیدی داریم که رجعتگاه همشان بازبردگاه همشان یک به یک برمی گردد به سنت مغانی. ساقی شکردهان، ساقی اشوزرتشت است. ساقی کیست که می را می ریزد. نامش پیر می تواند باشد، نامش می تواند ساقی باشد و شکردهان است. یادمان نرود اشوزرتشت شکردهان است. اشوزرتشت دارای سخن شیرین هستش و مطرب شیرین سخن در حقیقت تکرار همان هستش. ساقی شکر دهان و مطرب شیرین سخن، چون اشوزرتشت مطرب نیز هست چون اشوزرتشت دین و اوستا را از گروثمان آورد و گروثمان یکی از معانیش خانه سرود و خانه خنیا هست. این طرب برمی گردد در اینجا منظور خونیاگر هستش. یعنی خونیاگری که شیرین سخن هستش. آوازخوانی که شیرین سخن هست. اشوزرتشت آوازخوان بغان هستش بر روی زمین که شکردهان و شیرین سخن مترادف هم هستند برای بازبرد دادن به همان هودم و ختره‌ها. در جای دیگر می گوید سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آورد که شعر حافظ شیرین سخن ترانه توست. فکر می کنیم این دیگر تقریباً بی نیاز از توصیف هست. در اینجا آن سرود مجلس، مجلس همان مجلس انس هستش همان مگه هست، فلک سپهر هستش و چون اهورامزدا شادی را به کمک سپهر و به کمک آسمان برای مردم ساخت این در بندهش مذکور هست. این‌ها را ما نمی توانیم کاملاً ژرف بشویم در این سخنمان اشاره‌وار می گوئیم و پیش می رویم. بحثیست بسیار بسیار گسترده عرفان آریایی. سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آورد یا آورد که شعر حافظ شیرین سخن ترانه توست. یعنی در حقیقت حافظ در اینجا آنقدر خود را در این همانی با اشوزرتشت می بیند با ساقی و یا با پیر می بیند که خود را هم‌پایه بزرگانی چون اشوزرتشت می بیند یا کسانی که توانسته‌اند آن ریشی‌ها سنت ریشی‌ها یعنی سنت شاهدان اورمزدی که بتوانند این کلام را از آن خود بکنند. ما در واژه مجلس این مجلس یک بازبردگاه دیگر نیز دارد که در اوستا به او می گویند ویاخنه. ویاخنه جایگاهی هستش که این مغان کهن با یکدیگر مشاعره نیز می کردند. و این ویاخنه یعنی هم مجلس و هم مجلسی. واژه پارسیش هستش انجمن و انجمنی. انجمنی یعنی خطیب کسی که در درون انجمن سنت دبیری مغان را، منتها آن دبیری معنوی نه دبیری دیوانسالارانه، این دبیری کهن را می آموزد اوستا را می آموزد ما در یشت ۱۳ و ۱۶ داریم ویاخنو خرتوکاتو، یعنی مرد سخنور خرددوش مرد سخنور خرد کام اصولاً واژه فیلسوف برداشتی هستش از واژه خرتوکاتو یعنی کسی که عاشق خرد هست کسی که کام و عشق او معطوف به خرد است. و ویاخنو خرتوکاتو مجلسی یا انجمنی‌ای هستش که دوستدار خرد هستش یعنی هم فیلسوف هستش و هم خطیب هستش. این سرود مجلس یعنی همان گاهانی که دارد از سخن می گوید گاتا‌هایی که دارد سخن می گوید این سرود، سرود ایزدانه هستش و سرود بغان هستش. اشاره‌ای بکنیم به سنایی بزرگ که یکی از زرتشتیان اصیل ایرانی شهری هستش که می گوید طبع جز بر می مغانه منه. تکرار بکنیم طبع جز بر می مق مغانه منه این سخن ویتترین زرتشتیگری پس از تازش هستش اصولاً دیگر نیازی نیستش که ما بخوایم به آن اشاره بیشتری بکنیم. خواجوی کرمانی که راه را برای حافظ

بزرگ آماده می کند رو به مسلمان ها با تمسخر و مضحکه می گوید صوفی و زهد و مسجد و سجاده و نماز، ما و می مغانه و روی نگار خویش. این تودهنی بزرگی هستش که میگوید شما بروید به سمت خودتان و مسجدتان و ما می مانیم و می مغانه و روی نگار خویش. و یا این سخنان بسیار گویا را ما از خواجوی بزرگ و عزیز داریم می گوید من که بر یاد زلف و روی بتان صرف کردم لیالی و ایام، این سنت مسلمانان جهود را، من که بر یاد زلف و روی بتان صرف کردم لیالی و ایام، بوده با باده مغان مقیم ساخته در شرابخوانه مقام. این باده مغانه حکمت مغان هستش که حافظ می آید به آن می رسد قبلش بایزید این را آماده کرده بوده است. این ها این ساختمان را بر روی یکدیگر چیده اند. ما در این کتاب به طور تخصصی نشان دادیم که این می هم تر است و هم خشک یعنی این می هم هئومه هستش و هم آتش. می دارای دو تا خصوصیت بزرگ هستش هم آب است و هم آتش هست. هم آنهیت است و هم آثر. یعنی هم دختر اورمزد هستش و هم پسر اورمزد هستش. این ها موضوعات اساسی و پایه ای حکمت مغان هستش که اگر شما بهر مند نباشید از دانش پایه ای نسبت به حکمت مغان اصولاً نمی توانید ورود بکنید و این مسلمان ها این شیعه ها این جهود ها اینها نمی توانند ورود بکنند و زمین می خورند، می آیند شناسنامه شیعی درست می کنند مانند آن مرد محمد معین آمده است یک سری مزخرفات تولید کرده است و حافظ را تبدیل کرده است به یک مردی که می نشیند اعتکاف می کند. حال یک بحث گسترده ایست آن معین و چه پدر سوخته بازی هایی آنها در آوردند. یک بحث بسیار بسیار گسترده است. این زرین کوب و معین و یعنی مسلمان هایی هستند که گاهی جامه ایرانیگری می پوشند. لیک ضربات بسیار بسیار بزرگی می زنند. در پس پی خواجوی بزرگ خواجوی کرمانی، خواجوی کرمانی را باید بدانیم خواجوی کرمانی حدوداً ۷۰، ۸۰ سال پیش از حافظ هستش و وقتی خواجو در می گذرد حافظ مغ شیراز حدود بیست و چهار پنج سالش باید بوده باشد که به احتمال زیاد اینها دیدار نیز داشته اند. عراقی بزرگ، عراقی می گوید چنین که حال من زار در خرابات است می مغانه مرا بهتر از مناجات است. مرا چو می نرھاند ز دست خویشتم به میکده شدنم بهترین طاعات است. یعنی میکده، میکده ما می دانیم یعنی آتشکده، خرابات یعنی همان آتشکده اینها اصطلاحات گوناگونی هستند که برای آتشکده به کار برده می شود و می مغانه همان حکمت مغان هستش که مسلماً برمی گردد به پوروتکیشان، برمی گردد به حافظ. خب این در اینجا کاملاً عراقی موضع خود را به عنوان یک آریایی مخفی روشن می کند. البته آریایی مخفی که کاملاً اشارات روشن و آشکاری را می دهد می گوید می مغانه مرا بهتر از مناجات، مناجات محمد را منظورش هستش منظورش قرآن هستش اینجا تودهنی می زند به سنت جهودی اسلام، در پایان همین سرود آب پاکی را کاملاً بر دست مسلمان ها می ریزد و راه خود را به سوی خرابات به سوی دیر مغان نشان می دهد و می گوید مقام دُرد کشان یا دُرد کشانی که در خرابات اند در خرابات اند یقین بدان که ورای همه مقامات است. حالا این هم دُرد می تواند باشد هم دُرد می تواند باشد و این بازی هایی هستش که شاعران ایرانی با واژه ها انجام میدهند در هر دو حالت در هر دو معنی چیمیک است و می تواند در بنشیند. پس بنابراین مقام خود را در درون خرابات می داند و آن را بالاترین مقام می انگارد. می گوید کنون مقام عراقی مجوی در مسجد که او حریف بتان است و در خرابات است. می گوید اصلاً سراغ عراقی در درون مسجد نیا. او در خرابات است و حریف بتان است. این فکر می کنیم کاملاً گویا هستش. در اینجا گزینش خود را که خرابات مغان هستش به عنوان مانس و جایگاه اصلی مرد مغانه نوش انجمنی مرد و یخنه خرتو کامه مردی هئومه مغان را می نوشد گزینش را انجام داده است و این درست همان گزینش است که مغ شیراز حافظ بزرگ نیز انجام می دهد. حافظ نیز می گوید مقام اصلی ما گوشه خرابات است، خداش خیر دهد آنکه این عمارت کرد. آیا تو دهنی بزرگتر به مسجد الاقصی تودهنی بزرگتر به متولیان مکه؟ خیر تودهنی بزرگتر از این پیدا می نشود. خواجوی کرمانی می گوید با

نوشیدن می مغانه مرد مرده یعنی آن ایرانی که زرتشتی که مجبورش کردند مسلمان بشود و مرده است چون کسی که مسلمان می شود ایرانی مرده است. می گوید با این می مغانه این مرده زنده می شود. می گوید مغان زنده دل را خواند که در دیر مراد از زندخوانی زنده خوانیست. می گوید بیا و دعوت می کند به این ایرانی های مرده ایرانی های مسلمان شده به زور مسلمان شده که می گوید بیایید بازگردیم به سنت مغان، بازگردیم به دیر و زند بخوانیم که با زند خواندن زنده می شویم. همو یعنی خواجه دلیلی می آورد برای دوری جستش از مسجد و نشستن در خرابات که به کوی مغان هست و چنین می گوید: ساکن کوی خرابات مغان خواهم شد کز در مسجد مرا امید فتح الباب نیست. با چه زبانی یک مرد ایرانشهری باید بگوید نمی خواهم این مسجد تحمیلی جهودی را؟ با چه زبانی باید بگوید من نگهدارنده آتش مقدس مغان هستم؟ از این گویا تر نمی توان بود. حال شما این را در نظر بگیرید با خوانش و قرائتی که روشن فکری و مسلمان ها از تاریخ ادبیات ما به دست داده اند. شما تمامی این کتب را بخوانید فقط و فقط کوشیده می شود که سنت مغانی که در حقیقت سنت اصلی ایرانشهری هستش از آن سخنی نرود و تمامی این مردان بزرگ را که زیر تیغ جهودی اسلام توانستند این گونه با ظرافت و با رندی آتش مغان را زنده نگه بدارند و در قالب ادبیات تحویل بدهند به نسل های دیگر اینگونه اینان را سلب کردن و اشغال کردن و از آن خود کردن و در حقیقت کسی را که یک بار زیر تیغ اسلام کشته شده است بار دیگر تجدید مرگش کردن. در جای دیگر می گوید میهنش غیر از دیر مغان نیست. می گوید دوشم وطن به جز در دیر مغان نبود، قوت روان من ز شراب مغانه بود. یعنی تمامی نیرو تمامی توان روحی و معنوی خود را از شراب زرتشت از گاتاها می داند. وطنش را دیر مغان می داند و تنش را آتشکده می داند. این ها تیرهایی هستند در قلب اسلام. تیرهایی هستند در قلب جهودیت در قلب کلیت شرق شناسی و در قلب تمامی کسانی که می کوشند این سنت مهین و زرین را خدشه دار بکنند. پا را فراتر می گذارد. می رود جلو و خواستار سرنگون شدن درفش اسلام می شود و از سدره پوشی و کستی بستن خود سخن می گوید. می گوید گر رعیت اسلام نگون می شود از ما، آوازه ما در صف کفار برآید. بر مستی ما دست تعنت مفشانید، وز هستی ما گرد به یک بار برآید. امروز که از پیر مغان خرقة گرفتیم، ما را ز در دیر به زار برآید. سراسر مراسم سدره پوشی و کستی پوشیدن خود را دارد توضیح می دهد و دارد تشویق می کند دیگران را که بیایید این رعیت اسلام را نگون بکنیم. یعنی در اینجا این رندان آریایی بعضی وقتها آنچنان آشکار می گفتند که خود را به کشتن می دادند و بسیاری از این ها کشته شدند. بسیاری از این ها کشته شدند در رابطه با زار خواجه در یک جای دیگر می گوید البته مغ طوس، از فردوسی بزرگ یک روایتی بیاوریم که می گوید بگویش که گفت او به خورشید و ماه، به زار زرتشت و فر و کلاه. وقتی عارفان ما خشنومیان ما ویدوشان ما از زار سخن می گویند زار یعنی همانگونه که فردوسی دارد می گوید زار زرتشت و همان کستی هستش که مغان و کلا آریاییان می بندند. سنایی که یکی از بزرگ ترین مغان پسا تازش هستش از زار مغانه صحبت می کند. می گوید بگشاد ز پای بند تکلیف زار مغانه بر میان بست. یعنی بند تکلیف نسبت به اسلام جهودی محمد را از کمر خود می گشاید و زار مغانه بر میان بر کمر خویش می بندد. یعنی در حقیقت کاملاً می آید خروج از درون اشغال شدگی تمدنی را به معرض نمایش می گذارد. در جای دیگر از پیر زرتشتی درخواست سدره و کستی می کند. سنایی بزرگ می گوید الا ای پیر زرتشتی، به من بر بند زناری که من تسبیح و سجاده ز دست و دوش بنهادم. به صراحت و به استواری و با دلیری تمام، زیر تیغ حجاز ایستاده است و می گوید الا ای پیر زرتشتی به من بر بند زناری. یعنی این ارمان این حسرت بازگشت به آتش مقدس. او خود زرتشتیست او نیازی به این ها ندارد این ها تشویق نامه ای هستند برای ایرانیان تا نشکنند تا بدانند که بزرگان شان دبیرانشان شاعرانشان ایستاده اند و دارند مقاومت می کنند. اگر بابک شکست خورده است سنایی شکست نخورده است

ایستاده است و مقاومت می کند. در جای دیگر بی دل بزرگ را داریم که می گوید تو خواه سر خط گبرم نویسی خواه مسلمان، نگین بی جسم از هیچ نقش عار ندارم. در حقیقت اینجا بی دل فرار به جلو می کند و آب پاکی را می ریزد بر دست مسلمان ها و جهودها. می گوید هرچی دوست داری مرا بنام. این یک نوع روش دیگری هستش از به نمایش درآوردن آن درون آریایی. فیض کاشانی را مشاهده بکنیم که زیر کاسه مسلمان ها می زند و کلا شمار خود یا حساب خود را از شمار مسلمان ها جدا می کند به آیین رندان آتش پرست درخواست زنا می کند. در آشکاری همواره با زیبایی سروده او اندر نگریم. فیض کاشانی می گوید به مسلمان ها به محمد می گوید تو پنداری به جز راه تو راهی نیست سوی حق، دلت در پنده پندار از این پندار افتاده. ز حسن روی ساقی، همان زرتشت، ز حسن روی ساقی و صوت دلکش مطرب، این را هم ساقی و هم مطرب را گفتیم که اشاره ای هستش به گروثمان به بهشت که زرتشت در آنجا سخن ایزدی را گرفته است، ز حسن روی ساقی و ز صوت دلکش مطرب، مرا سر رفته از دوش ار تو را دستار افتاده. تو را زهد و مرا مستی، همان مستی که در سخن حافظ نیز گفتیم که مست می آید و بر درویش نگاه می کند، تو را زهد و مرا مستی، تو را تقوا مرا رندی. در حقیقت اینجا رندی و مستی باز گشت هستش به سنت مغان. تو را آن کار افتاده، مرا این کار افتاده. تو را راه مسلمانی گوارا باد و ارزانی، برو مسلمانی برو هرچیز دلت می خواهد باش، مرا گبری خوش آمد کار با زناز افتاده. چگونه باید گفت که ما اسلام را نمی خواهیم. فیض کاشانی چگونه بگوید که ای مسلمان برو به مدینه ات برو به سنت جهودی محمد ما را رها بکن کار ما با زناز افتاده. تویی در بند آرایش، منم در بند افزایش. وقتی در اینجا می گوید افزایش اسپننه مئنیوست، زند اسپننه مئنیو در حکمت مغان مینوی افزونی بخش است. این ها کلید واژگان حکمت مغان هست. تویی بر مسند عزت، من اینجا خوار افتاده. آمدند و کشورش را اشغال کردند. تویی در بند دستار و منم در بستن زناز. دارم زناز زرتشت را می بندم. تویی بر منبر و من بر در خمار افتاده. بر در دیر مغان بر در آتشکده اورمزدی خمار می مغانه افتاده. آیا این بسنده نیست. و مسلما در اینجا باید به عطار بزرگ یکی از آشکارترین زرتشتیان پس از تازش بنگریم که می گوید گبری کهنیم و نامبرداریم، دریوزگران شهر گبرانیم. شهر گبران یعنی همان آتشکده. می گوید زرتشتی کهنم و نامبردارم، نامبردار یعنی میراثدارم. نامبردار یعنی وارث. گبری کهنیم و نامبرداریم، دریوزگران شهر گبرانیم. در فسق و قمار پیر و استادیم، در دیر مغان مغی به هنجاریم. خود را مغ می نامد و می گوید مغی هست به هنجار. در جای دیگر در یک اعترافنامه بزرگ می خوانیم گردی به صومعه در مرد خلیل بودم، یعنی جهود بودم، امروز پیش مغان چون گبر آذریم. گرچه به صورت تن از مؤمنان رهم، یعنی در ظاهر مسلمانم، لیکن ز روی یقین گبرم چو بنگریم. یعنی اینجا ما وقتی می گویم آریایی گری مخفی در اینجا ما در حقیقت با فرموله شدن روشن این آریایی گری پنهان و این سنت بزرگ که تا امروز ما را نگه داشته است چه درون سپاه پاسداران چه در درون لایه های گوناگون حکومت و چه در درون جامعه، این آریایی گری هستش که ایرانشهر را نگه داشته است و در جای دیگر کاملاً گزارشی به دست می دهد از سدره پوشی اش. ز مستی خرقة بر آتش نهادم، میان گبران زناز بستم. و رفته است و میان زرتشتیان بار دیگر زناز بسته است. تکرار می کنیم و تأکید می کنیم این ها مشتیت نمونه خروار. بحث حکمت مغان پس از تازش بحیثیت بسیار بزرگ که اصولاً هنوز دانش کنونی ما در آستانه این شهر بزرگ روشنایی نیز نایستاده است. از آن رو که دانشگاه های ما جای تولید دشمنان ایرانشهر بوده است و فضایی نبوده است که آریاییان بتوانند در آنجا حضور به هم برسانند. همه اش دست مردانی چون داریوش شایگان و سید حسین نصر و همین نوجه های فرح دیبا بوده است. در اینجا ما یک نمونه بسیار بسیار کوچک را نشان دادیم از آنچه که همواره کوشیدند به عنوان سنت اسلامی، ادبیات اسلامی، ادبیات شیعه و یاهوها و هلک گوشنی هایی از این دست معرفی بکنند. ما در کتاب به این مسئله دقیق تر پرداخته ایم، گسترده تر

پرداخته‌ایم و نشان داده‌ایم، دیگران نیز باید بیایند و نشان بدهند این کاری نیستش که یک نفر بتواند انجام بدهد. ما به اندازه بضاعت خود کلید واژه‌ها را می‌دهیم دیگران بیایند بکوشند و در این زمین پیش بروند. آنچه که برای ما مهم است ثابت کردن این امر هست که هیچ چیزی به نام تمدن اسلامی نه در فرهنگ نه در ارشیتکتور یا در مهرازی هیچی. اسلام هیچ چیز جز ویرانی جز کوری نسبت به هستی نداشته، ندارد و نخواهد داشت. این بخش ادبیاتش هستش ما می‌توانیم همین روش را در معماری یا در مهرازی نشان بدهیم که تمامی این نقش و نگارها، تمامی این کاشی‌ها، تمامی این قرینه‌سازی‌ها همگی برخواسته از مهرازی کهن آریایی هستش و تنها در این مکتب هستش که قابل فهم است. و دی‌ان‌ای آن و ژنتیک آن را شما می‌توانید بگشایید. همانگونه که گفتیم در اینجا ما صرفاً نمونه‌هایی را به دست داده‌ایم و ثابت کردیم که اصولاً حافظ را چگونه باید خواند. سنایی را چگونه باید خواند. راستشناسی را چگونه باید پیش برد. این صادق است در موسیقی و یا خنای ما. این صادق است در فلسفه ما. خواندن ابن سینا روش دارد این پدرسوخته‌ها نمی‌توانند و نخواستند که بخوانند. خواندن بیرونی روش دارد. خواندن عباس ایران شهری روش دارد. خواندن رازی چه در بخش پزشکی چه در بخش فلسفی یزدان‌شناسی روش دارد. خواندن خیام همینطور. بنابراین قرائت متن آرشیکتوری ما متن مهرازی و معماری ما نیز، آن نیز یک متن است، خواندن معماری ما احتیاج به ابزاری دارد که نزد خاندان اتحادیه خانه مهندسین ایرانی نیست. سخن به درازا کشید گلوی بنده نیز خشک شد. شما را به اهورامزدا بزرگ می‌سپارم تا بار دیگر خدانگهدار بدرود.